



الملخص في اللغة

أبو الفتح محمد بن أحمد بن حسين بادي (كافي)

تصحيح وتحقيق

غلامرضا دادخواه، عباس گودرزئی

الملخص في اللغة

ابوالفتح حمد بن احمد بن حسين بادي (كافي)



الملخص في اللغة

ابوالفتح حمد بن احمد بن حسين بادی (کافی)



تصحیح و تحقیق



غلامرضا دادخواه
عباس گودرزنیا



مجموعه انتشارات
ادبی و تاریخی
موقوفات دکتر محمود افشار

[۶۷]

گنجینه زبان و ادبیات فارسی دری



هیأت گزینش کتاب و جایزه

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی - دکتر ژاله آموزگار - دکتر جلال خالقی مطلق
دکتر حسن انوری - دکتر فتح الله مجتبایی - دکتر محمود امیدسالار - کاوه بیات
دکتر محمد افشین وفایی (مدیر انتشارات)

درگذشتگان

ایرج افشار - دکتر سید جعفر شهیدی - دکتر جواد شیخ الاسلامی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی



الملخص فی اللغة

ابوالفتح حمد بن احمد بن حسين بادی (کافی)



تصحیح و تحقیق غلامرضا دادخواه، عباس گودرزینیا

گرافیسٲ، طراح و مجری جلد کاوه حسن بیگلر

صفحه آرا نرگس عباسپور

لیتوگرافی کوثر

چاپ متن آزاده سفید

صحافی حقیقت

تیراژ ۱۱۰۰ نسخه

چاپ اول تابستان ۱۳۹۸

ناشر

انتشارات دکتر محمود افشار

خیابان ولی عصر، بالاتر از چهارراه بارک وی، خیابان عارف نسب

تلفن: ۲۲۷۱۳۹۳۶ دورنما: ۲۲۷۱۳۹۳۶

با همکاری انتشارات سخن

خیابان انقلاب، خیابان دانشگاه، خیابان وحید نظری، پلاک ۴۸

تلفن: ۵-۶۶۹۵۳۸۰۴ دورنما: ۶۶۴۰۵۰۶۲

تلفن تماس برای تحویل کتاب در تهران و شهرستان ها

۵-۶۶۹۵۳۸۰۴



شورای تولید

متولیان مقامی

رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش)
وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی - رئیس دانشگاه تهران (با معاونان اول هر یک از این پنج مقام) (طبق ماده ۲ و قفنامه)

متولیان منصوب و منسوب

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس شورا) - دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی (جانشین: دکتر محمد اسلامی - بازرس)
سید محمود دعایی - دکتر علی محمد میر (جانشین: دکتر احمد میر)
ساسان دکتر افشار - آرش افشار (بازرس)

موسسه فرهنگی هنری دکتر محمود افشار

دکتر سید مصطفی محقق داماد (رئیس هیأت مدیره) - دکتر محمد افشین وفایی (مدیر عامل) - آرش افشار (بازرس)



درگذشتگان

دکتر مهدی آذر - حبیب الله آموزگار - دکتر جمشید آموزگار - کریم اصفهانیان
ایرج افشار، سرپرست عالی و بازرس (منسوب و اوقف، از ۱۳۶۳-۱۳۸۹) - مهر بانو دکتر افشار
مهندس نادر افشار - بهروز افشار یزدی - دکتر سید جعفر شهیدی، رئیس هیأت مدیره (از ۱۳۶۳ تا ۱۳۸۳)
دکتر جواد شیخ الاسلامی - اللهیار صالح - دکتر منوچهر مرتضوی - دکتر اصغر مهدوی - دکتر یحیی مهدوی - دکتر محمدعلی هدایتی

یادداشت واقف

اول

طبق ماده ۲۳ وقفنامه اول مورخ یازدهم دی ماه ۱۳۳۷ ه. ش. درآمد باید صرف ترجمه و تألیف و چاپ کتب و رسالات که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین کمک به مجله آینده در صورت احتیاج و احتمالاً دادن جوایز به نویسندگان به شرح دستور این وقفنامه گردد.

دوم

هدف اساسی این بنیاد ملی طبق ماده ۲۵ وقفنامه تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران می باشد. بنابراین کتبی که با بودجه این موقوفات منتشر می شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود.

سوم

طبق ماده ۲۶ مقداری از کتب و رسالات چاپ شده با بودجه این موقوفات باید به طور هدیه و به نام این موقوفات به مؤسسات فرهنگی، کتابخانه ها و قرائتخانه های عمومی ایران و خارج و بعضی از دانشمندان ایران و مستشرقین خارجی فرستاده شود.

چهارم

چون نظر بازرگانی در انتشارات این موقوفات نیست و تا حدی تحمل زیان هم جایز است طبق ماده ۲۷ وقفنامه هیچ کتاب و رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین مبلغی زائد از بهای تمام شده با افزایش صدی ده تا بیست و پنج قیمت گذاری شود... این افزایش ۲۵ درصد به واسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه ای است که برای پست و غیره تحمیل می شود. از کتابفروشان تقاضا داریم که در این امر خیر ملی که ابداً جنبه تجارتي ندارد با ما یاری و تشریک مساعی بنمایند.

پنجم

بر اساس موافقت‌نامه دوم (مورخ ۱۳۵۲/۴/۱۲) که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسیده، قسمت‌های مهمی از رقبات، مانند جایگاه سازمان لغت‌نامه دهخدا و محل مؤسسه باستان‌شناسی به‌طور رایگان به دانشگاه طهران واگذار شده و رقبات دیگری هم با درآمد آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد وقف‌نامه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و نشر کتب تاریخی و لغوی راجع به ایران (به استثنای کتب درسی) می‌باشد در اختیار دانشگاه طهران قرار می‌گیرد که وصول نموده و به نام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم

چون طبق ماده ۳ موافقت‌نامه نامبرده مقرر شده است که از طرف ریاست دانشگاه یک نفر از متولیان این موقوفات که از طرف واقف به عضویت کمیته انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداره امور جوایز و نشر کتاب انتخاب شود ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از متولیان شورای تولیت است و از طرف واقف نیز به عضویت کمیته نامبرده معین شده به سمت سرپرست انتخاب و برقرار نمودند.

هفتم

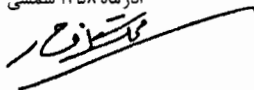
چون نگارنده این سطور به واسطه کبر سن (۸۶ سال شمسی) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کارها بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره به فرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. در این چند سال اخیر هم که ده جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات به طبع رسیده با کوشش و سرپرستی وی بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند می‌توانند به او مراجعه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با هدف‌های این بنیاد، یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک و زبان رسمی و ملی همه ایرانیان است می‌باشد.

هشتم

این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشاریزدی

آذر ماه ۱۳۵۸ شمسی



برای آذرتاش آذرنوش
و سید مهدی حسینی اسفیدواجانی



فهرست

درآمد	۹
پیشگفتار مصححان	۱۱
دبیاجۀ نویسنده	۵۱
باب الألف - باب الیاء	۵۳-۲۳۱
نام روزهای هفته	۲۳۳
نام ماه‌های دوازده‌گانه به تازی	۲۳۳
نام ماه‌ها به پارسی	۲۳۴
نام ماه‌ها به سریانی	۲۳۴
نام روزهای ماه به پارسی	۲۳۵
نام بروج‌های دوازده‌گانه	۲۳۵
نام منازل قمر	۲۳۵
نام‌های کواکب هفتگانه	۲۳۵
فروق لغات	۲۳۶
نمازهای پنج‌وقتہ	۲۳۶
حساب عربی	۲۳۶

٢٣٧	حساب جُمْل
٢٣٨	حساب هندی
٢٣٩	حساب نسبة الستين
٢٤٠	اصطلاحات محاسبان
٢٤١	اصطلاحات مساحان
٢٤٢	اصطلاحات مستوفيان و دبيران
٢٤٣	اصطلاحات اصوليان و فقها
٢٤٣	اصطلاحات متكلمان
٢٤٤	اصطلاحات شعرا و عروضيان
٢٤٩	نمايه وازگان و تعابير ناياب و كمياب
٢٧٧	نمايه عام
٣٢٩	منابع

درآمد

اینک که حدود پنج سال از چاپ فرهنگ المَلَخَص فی اللّغة در آمریکا (کالیفرنیا، کوستا مسّا: انتشارات مزدا، ۲۰۱۴) می‌گذرد، انتشار آن در ایران با ویرایشی نو امری شایسته می‌نماید، تا هم کتاب آسان‌تر در دسترس لغت‌پژوهان داخل کشور قرار گیرد و هم کاستی‌های ویرایش نخست زدوده گردد.

تاکنون دو نوشته مرتبط با فرهنگ المَلَخَص منتشر شده است: نخست، چاپ عکسی تنها نسخه خطی موجود این کتاب به کوشش محمود جعفری دهقی (انتشارات میراث مکتوب، ۱۳۹۵ش)؛ و دیگری، یادداشت‌های مسعود قاسمی بر این چاپ عکسی (گزارش میراث، ضمیمه شماره ۷۲-۷۳، آذر - اسفند ۱۳۹۴، انتشارات میراث مکتوب). در مقدمه جعفری دهقی بر چاپ عکسی خطاهای بسیاری دیده می‌شود که در یادداشت‌های مسعود قاسمی به آنها اشاره شده است. در ویرایش پیش رو، این هر دو کتاب مدنظر بوده‌اند.

مصحّحان این فرهنگ، بیش از هر کس، سپاسگزار استاد گرانمایه، آذرتاش آذرنوش هستند که چندین جلسه را به خواندن متن و مقابله آن با نسخه اختصاص دادند. همچنین،

نکته‌سنجی‌های ارزشمند بهروز صفرزاده کتاب را از بسیاری کاستی‌ها رها کرد. استادان ارجمند، فریدون جنیدی، اکرم‌السادات حاجی‌سیدآقایی، حسن رضایی باغبیدی، محمدرضا شفیعی‌کدکنی، سیروس شمیسا، مسعود قاسمی، احمد مهدوی‌دامغانی، و مریم میرشمسی، در خوانش برخی واژگان ناآشنای کتاب راهنمای ما بودند. سیدمهدی حسینی‌اسفیدواجانی منابع متعددی را بزرگوارانه در اختیار ما نهاد. مسئولان بخش خطی کتابخانه مجلس شورای اسلامی، سهراب یگه‌زارع و محمود نظری، دسترسی به منابع مورد نیاز را میسر ساختند. در پایان، باید از بنیاد موقوفات افشار، به‌خصوص مدیر ادیب آن، محمد افشین‌وفایی که ویرایش دوم این کتاب را در برنامه چاپ بنیاد قرار دادند، سپاسگزاری کنیم.

غلامرضا دادخواه و عباس گودرزنیا

تهران، مهر ۱۳۹۷

... با آنکه در این کتاب نکته‌ها یافته شود که متهمان از لغویان و ادبا بدان افحام توان کرد. ... و هیچ کلمه‌ای فرو گذاشته نشد که نه پارسی آن گفته آمد مگر کلمه‌ای که تازی معروف‌تر از پارسی بود؛ چه، مقصود الا تفهیم نیست. و طاعن در این تصنیف تا نیک بر مقدمه کتاب و عذر مصنف واقف، زبان طعن دراز نکند.

از دیباچه نویسنده

پیشگفتار^۱

الملخص فی اللغة نوشته ابوالفتح حمد بن احمد بن حسین بادی، مشهور به کافی، از کهن‌ترین فرهنگ‌های عربی به فارسی است که واژه‌ها و ترکیبات کمیاب و نایاب فارسی بسیاری را دربر دارد. به رغم جستجوی بسیار در منابع قدیم، از این کتاب و نویسنده آن هیچ نشانی دیده نشد. اندک دانسته‌های ما محدود است به آنچه از خود کتاب و یکتا نسخه موجود از آن برمی‌آید.

گویا نویسنده زاده شهر یا روستایی به نام «باد» بوده است، چنانکه از لقب «بادی» چنین دانسته می‌شود. لغت‌نامه دهخدا به نقل از متون کهن سه مکان به این نام ذکر کرده است: یکی «قصبه‌ای است مرکز دهستان بادرود بخش نظنز شهرستان کاشان در ۲۷ هزارگری شمال خاوری نظنز و ۲۴ هزارگری خاور پل هنجن»، دیگری «روستایی در اصفهان و به قولی در جربادقان^۲؛ و حسن بن ابی سعد بن حسن فقیه بادی، در گذشته پس از ۶۰۳ هجری به آنجا

۱. در این پیشگفتار، ارجاعات مطابق شماره برگ‌های نسخه بوده است. دیباچه نویسنده از صفحه «۱ ج» (= یک، چپ) آغاز می‌شود. همچنین در پیشگفتار پیش‌رو، «ج» کوتاه‌نوشت «چپ» است و «ر» کوتاه‌نوشت «راست».

۲. «جرباذقان»، «جربادقان» یا «جرباذقان» نام قدیم گلیاگان بوده است، ببینید: چکنگی ۱۳۸۷ ش.

منسوب است»^۱ و سوم روستایی بر سر راه بلخ.

گمان می‌رود که این ابوالفتح کافی از دانشمندان چیره‌دست لغت و اشتقاق و عروض و دیگر فنون ادب عربی و فارسی بوده است. کاتب در برگ عنوان او را «الشیخ الإمام» خوانده، لقبی که بیشتر در یادکرد علماء بزرگ می‌نوشته‌اند. همچنین به گمان بسیار، او پیش از تاریخ کتابت نسخه، یعنی اوایل ذوالقعدة سال ۶۸۴ هجری، درگذشته است، چه (علاوه بر ویژگی‌های زبانی اثر که بر خواهیم شمرد) در برگ عنوان پس از نام وی، به همان خطی که نسخه را نوشته‌اند، این جمله دعایی آمده «غفر [الله له]» و این عبارت را جز در پس نام درگذشتگان ننویسند.^۲ از شیوة نام بردن از پیامبر (ص) و اصحاب او، و آنچه در تعریف «متعه» گفته، چنین دانسته می‌شود که وی مذهب اهل تسنن داشته است.^۳

نویسنده را جز این ملخص، اثر مفصل دیگری بوده است، نام آن أفانین العلوم و أماني ذوي الفهوم، و در دیباچه یاد کرده است که آن مفصل را «در سی فن از معرفت شعر و ترسل و انواع حساب و طب و نجوم و علوم شرعیات ... و فصول نحو ...» (۲ج) نگاشته که چکیده آن همین کتاب پیش روی ما است. با وجود این اما، چنانکه خواهیم دید، کتاب ملخص گزیده بخشی از این فنون است و در آن از «طب و نجوم و علوم شرعیات» یاد نکرده است. از این کتاب أفانین

۱. در الأتساب (السمرقانی ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۲۵۰) از محدثی با نام ابوالحسن احمد بن علی بادی، مشهور به «ابن بادا» یاد شده است. این «بادی» اما منسوب به «باد» نیست بلکه واژه‌ای عربی است به معنای «آغازگر» و خود او در وجه تسمیه‌اش به این نام گفته است: «من و برادرم همزاد بودیم و چون من نخست از رحم خارج شدم نامم را بادی نهادند».

۲. البته باید در نظر داشت که در زمان‌های گذشته، اخبار به سرعتی که امروز شاهد هستیم منتشر نمی‌شده‌اند و چه‌بسا کسی چندین سال پیش از دنیا رفته بوده ولی در منطقه‌ای دور از محل وفات او اثری از آن فرد کتابت می‌شده و کاتب که از مرگ نویسنده اطلاعی نداشته، دعای طول عمر برای وی می‌کرده است. عکس این حالت هم ممکن بوده است اتفاق افتاده باشد و کاتب به هر دلیلی گمان می‌کرده که نویسنده یا هر کسی که نام او را کتابت می‌کند در قید حیات نیست و جملاتی که دلالت بر مرگ او می‌کرده است می‌آورده در حالی که آن فرد هنوز زنده بوده است. با وجود این، استناد ما به این گونه عبارات تنها به دلیل در دست نبودن مدارک یقین‌آور است و بی‌گمان نتایج آن هم نمی‌تواند لزوماً درست باشد.

۳. نخست اینکه گوید: «احادیث رسول صلی الله علیه از مقتضای این دعوی فرو گذاشتن وجهی ندارد» (۱ج - ۲) و ذکر احادیث ائمة اطهار (ع) را فرو گذاشته است؛ دوم اینکه نوشته است: «پس این حال اقتضای آن کرد که مفرد مجموعی در تفسیر غرائب احادیث رسول صلی الله علیه و آثار صحابه و تابعین رضوان الله علیهم اجمعین هم بر حروف معجم آورده شود بر طریق صنعت اهل لغت» (برگ ۲)، و این گونه یاد کردن از صحابه و تابعین خاص اهل سنت است؛ سه اینکه نکاح متعه را باطل می‌شمارد و می‌دانیم نزد شیعه متعه حلال است: «الثمة: آن قدر که به زنان دهند مانند مهر، و نکاح متعه آن باشد که نکاح زنی کنند بشرط یک ماه یا یک سال، و باطل بود» (۸۷ج).

زمان و مکانی که ویژگی‌های زبانی این اثر به آن تعلّق دارد به یقین دانسته نیست، اما با نشانه‌هایی که برخوایم شمرده پیدا است که نگارش آن یکی دو سده پیش از تاریخ کتابت نسخه (۶۸۴ ق.) بوده است. ما در اینجا مهم‌ترین نشانه‌های زبانی^۱ و فرازبانی اثر را برمی‌شماریم و تا آنجا که ممکن است به برخی تعلّقات گویشی آن که بیشتر به نواحی مرکزی و شرقی ایران نزدیک است اشاره می‌کنیم.

الف. کاربرد واژگان^۲ و ساختارهای کهن

۱. از بهر (ار، ۳، چ، ۱۴، ار، ۱۶، چ، ۲۲، چ، ۱۰۰. (ار).
۲. اندر (۲۶، چ، ۴۴، چ، ۱۰۰، ار، ۱۰۸، چ، ۱۰۸، چ، دوبار).
۳. اندرون (۹، چ، ۱۰، چ، ۱۷، ۲۳، چ، ۲۹، چ، ۳۵، چ، ۶۹. (ر).
۴. اگر به معنای یا (۳، ر، ۹۱. (ر).
۵. باز به معنای به و به سوی (۳، چ، ۱۰، چ، ۱۳، ار، ۱۳، چ، ۲۶، چ، ۳۰، چ، ۴۸، چ، ۵۲، چ، ۵۳، چ، ۵۴، ۵۷، ۶۱، ۶۴، ۶۴، چ، ۶۴، چ، ۷۴، ۷۷، چ، ۸۰، چ، ۸۱، چ، ۸۴، چ، ۸۴، چ، ۹۶، ۹۸، چ، ۱۰۱. (ار).
- علی اشرف صادقی معتقد است که «از سده‌های هفتم و هشتم هجری به بعد باز [به این معنا] به کلی متروک شده و فقط در کلمات و عبارات پیشباز و از دیرباز باقی مانده است».^۲
۶. که به معنای بل (۱۱. (ر).
۷. شدن به معنای رفتن (ا، چ، ۸، چ، ۱۰، چ، ۱۴، ار، ۱۵، چ، ۱۹، چ، ۲۰، چ، ۲۲، چ، ۲۴، چ، ۲۴، چ، ۲۷، چ، ۲۸، چ، ۳۰، چ، ۳۲، چ، ۳۴، چ، ۳۶، ۳۷، ۳۷، چ، ۳۹، چ، ۴۰، چ، ۴۰، چ، ۴۱، چ، ۴۲، چ، ۴۳، چ، ۴۵، چ، ۴۸، چ، ۵۰، چ، ۵۴، چ، ۵۵، چ، ۵۷، چ، ۵۸، چ، ۶۹، ۷۱، چ، ۷۵، چ، ۷۷، چ، ۸۲، چ، ۸۶، چ، ۸۷، چ، ۸۸، چ، ۸۹، چ، ۹۰، چ، ۹۱، چ، ۹۲، چ، ۹۳، چ، ۹۴، چ، ۹۵، چ، ۹۶، چ، ۹۷، چ، ۹۸، چ، ۹۹، چ، ۱۰۰، چ، ۱۰۱، چ، ۱۰۲، چ، ۱۰۳، چ، ۱۰۴، چ، ۱۰۵، چ، ۱۰۶، چ، ۱۰۷، چ، ۱۰۸، چ، ۱۰۹، چ، ۱۱۰، چ، ۱۱۱، چ، ۱۱۲، چ، ۱۱۳، چ، ۱۱۴، چ، ۱۱۵، چ، ۱۱۶، چ، ۱۱۷، چ، ۱۱۸، چ، ۱۱۹، چ، ۱۲۰، چ، ۱۲۱، چ، ۱۲۲، چ، ۱۲۳، چ، ۱۲۴، چ، ۱۲۵، چ، ۱۲۶، چ، ۱۲۷، چ، ۱۲۸، چ، ۱۲۹، چ، ۱۳۰، چ، ۱۳۱، چ، ۱۳۲، چ، ۱۳۳، چ، ۱۳۴، چ، ۱۳۵، چ، ۱۳۶، چ، ۱۳۷، چ، ۱۳۸، چ، ۱۳۹، چ، ۱۴۰، چ، ۱۴۱، چ، ۱۴۲، چ، ۱۴۳، چ، ۱۴۴، چ، ۱۴۵، چ، ۱۴۶، چ، ۱۴۷، چ، ۱۴۸، چ، ۱۴۹، چ، ۱۵۰، چ، ۱۵۱، چ، ۱۵۲، چ، ۱۵۳، چ، ۱۵۴، چ، ۱۵۵، چ، ۱۵۶، چ، ۱۵۷، چ، ۱۵۸، چ، ۱۵۹، چ، ۱۶۰، چ، ۱۶۱، چ، ۱۶۲، چ، ۱۶۳، چ، ۱۶۴، چ، ۱۶۵، چ، ۱۶۶، چ، ۱۶۷، چ، ۱۶۸، چ، ۱۶۹، چ، ۱۷۰، چ، ۱۷۱، چ، ۱۷۲، چ، ۱۷۳، چ، ۱۷۴، چ، ۱۷۵، چ، ۱۷۶، چ، ۱۷۷، چ، ۱۷۸، چ، ۱۷۹، چ، ۱۸۰، چ، ۱۸۱، چ، ۱۸۲، چ، ۱۸۳، چ، ۱۸۴، چ، ۱۸۵، چ، ۱۸۶، چ، ۱۸۷، چ، ۱۸۸، چ، ۱۸۹، چ، ۱۹۰، چ، ۱۹۱، چ، ۱۹۲، چ، ۱۹۳، چ، ۱۹۴، چ، ۱۹۵، چ، ۱۹۶، چ، ۱۹۷، چ، ۱۹۸، چ، ۱۹۹، چ، ۲۰۰، چ، ۲۰۱، چ، ۲۰۲، چ، ۲۰۳، چ، ۲۰۴، چ، ۲۰۵، چ، ۲۰۶، چ، ۲۰۷، چ، ۲۰۸، چ، ۲۰۹، چ، ۲۱۰، چ، ۲۱۱، چ، ۲۱۲، چ، ۲۱۳، چ، ۲۱۴، چ، ۲۱۵، چ، ۲۱۶، چ، ۲۱۷، چ، ۲۱۸، چ، ۲۱۹، چ، ۲۲۰، چ، ۲۲۱، چ، ۲۲۲، چ، ۲۲۳، چ، ۲۲۴، چ، ۲۲۵، چ، ۲۲۶، چ، ۲۲۷، چ، ۲۲۸، چ، ۲۲۹، چ، ۲۳۰، چ، ۲۳۱، چ، ۲۳۲، چ، ۲۳۳، چ، ۲۳۴، چ، ۲۳۵، چ، ۲۳۶، چ، ۲۳۷، چ، ۲۳۸، چ، ۲۳۹، چ، ۲۴۰، چ، ۲۴۱، چ، ۲۴۲، چ، ۲۴۳، چ، ۲۴۴، چ، ۲۴۵، چ، ۲۴۶، چ، ۲۴۷، چ، ۲۴۸، چ، ۲۴۹، چ، ۲۵۰، چ، ۲۵۱، چ، ۲۵۲، چ، ۲۵۳، چ، ۲۵۴، چ، ۲۵۵، چ، ۲۵۶، چ، ۲۵۷، چ، ۲۵۸، چ، ۲۵۹، چ، ۲۶۰، چ، ۲۶۱، چ، ۲۶۲، چ، ۲۶۳، چ، ۲۶۴، چ، ۲۶۵، چ، ۲۶۶، چ، ۲۶۷، چ، ۲۶۸، چ، ۲۶۹، چ، ۲۷۰، چ، ۲۷۱، چ، ۲۷۲، چ، ۲۷۳، چ، ۲۷۴، چ، ۲۷۵، چ، ۲۷۶، چ، ۲۷۷، چ، ۲۷۸، چ، ۲۷۹، چ، ۲۸۰، چ، ۲۸۱، چ، ۲۸۲، چ، ۲۸۳، چ، ۲۸۴، چ، ۲۸۵، چ، ۲۸۶، چ، ۲۸۷، چ، ۲۸۸، چ، ۲۸۹، چ، ۲۹۰، چ، ۲۹۱، چ، ۲۹۲، چ، ۲۹۳، چ، ۲۹۴، چ، ۲۹۵، چ، ۲۹۶، چ، ۲۹۷، چ، ۲۹۸، چ، ۲۹۹، چ، ۳۰۰، چ، ۳۰۱، چ، ۳۰۲، چ، ۳۰۳، چ، ۳۰۴، چ، ۳۰۵، چ، ۳۰۶، چ، ۳۰۷، چ، ۳۰۸، چ، ۳۰۹، چ، ۳۱۰، چ، ۳۱۱، چ، ۳۱۲، چ، ۳۱۳، چ، ۳۱۴، چ، ۳۱۵، چ، ۳۱۶، چ، ۳۱۷، چ، ۳۱۸، چ، ۳۱۹، چ، ۳۲۰، چ، ۳۲۱، چ، ۳۲۲، چ، ۳۲۳، چ، ۳۲۴، چ، ۳۲۵، چ، ۳۲۶، چ، ۳۲۷، چ، ۳۲۸، چ، ۳۲۹، چ، ۳۳۰، چ، ۳۳۱، چ، ۳۳۲، چ، ۳۳۳، چ، ۳۳۴، چ، ۳۳۵، چ، ۳۳۶، چ، ۳۳۷، چ، ۳۳۸، چ، ۳۳۹، چ، ۳۴۰، چ، ۳۴۱، چ، ۳۴۲، چ، ۳۴۳، چ، ۳۴۴، چ، ۳۴۵، چ، ۳۴۶، چ، ۳۴۷، چ، ۳۴۸، چ، ۳۴۹، چ، ۳۵۰، چ، ۳۵۱، چ، ۳۵۲، چ، ۳۵۳، چ، ۳۵۴، چ، ۳۵۵، چ، ۳۵۶، چ، ۳۵۷، چ، ۳۵۸، چ، ۳۵۹، چ، ۳۶۰، چ، ۳۶۱، چ، ۳۶۲، چ، ۳۶۳، چ، ۳۶۴، چ، ۳۶۵، چ، ۳۶۶، چ، ۳۶۷، چ، ۳۶۸، چ، ۳۶۹، چ، ۳۷۰، چ، ۳۷۱، چ، ۳۷۲، چ، ۳۷۳، چ، ۳۷۴، چ، ۳۷۵، چ، ۳۷۶، چ، ۳۷۷، چ، ۳۷۸، چ، ۳۷۹، چ، ۳۸۰، چ، ۳۸۱، چ، ۳۸۲، چ، ۳۸۳، چ، ۳۸۴، چ، ۳۸۵، چ، ۳۸۶، چ، ۳۸۷، چ، ۳۸۸، چ، ۳۸۹، چ، ۳۹۰، چ، ۳۹۱، چ، ۳۹۲، چ، ۳۹۳، چ، ۳۹۴، چ، ۳۹۵، چ، ۳۹۶، چ، ۳۹۷، چ، ۳۹۸، چ، ۳۹۹، چ، ۴۰۰، چ، ۴۰۱، چ، ۴۰۲، چ، ۴۰۳، چ، ۴۰۴، چ، ۴۰۵، چ، ۴۰۶، چ، ۴۰۷، چ، ۴۰۸، چ، ۴۰۹، چ، ۴۱۰، چ، ۴۱۱، چ، ۴۱۲، چ، ۴۱۳، چ، ۴۱۴، چ، ۴۱۵، چ، ۴۱۶، چ، ۴۱۷، چ،

۱. دو منبع عمده ما در یادکرد این نشانه‌ها، سبک‌شناسی بهار و تاریخ زیان فارسی خانلری بوده است.

۲. در نمایه عام، این واژگان و شواهد آنها در متن با ذکر صفحات متن چاپی پیش رو آمده است.

۳. صادق، ۱۳۸۰ ش. «۳»، ص ۱۵۹.

۸۷. ۱۰۲ج، ۱۰۴ر)، و به همین قیاس، بشده به معنای از دست رفته: مال بشده (۵۳ج) و بشدن خواسته (۳۲ج)، و دل بشدن به معنای کم خرد گردیدن: العتّه: دل بشدن (۵۸ر)، و بشدن عقل به معنای زایل شدن آن: یعنی که نباشد در آن بشدن عقل (۶۹ر).

۸. کاربرد وی برای غیر عاقل و غیر جاندار: (۳۳ج، ۳۴ج، ۳۵ج، ۵۲ج، ۵۶ر، ۶۳ر، ۶۴ر، ۶۴ج، ۷۷ج، ۸۹ج، ۹۱ر، ۱۰۱ر دو بار، ۱۰۸ج، ۱۱۰ج)؛ در بیشتر این موارد وی برای اشاره به مکان است.

۹. کردن به معنای ساختن: برنج که از آن اوانی کنند (۴۴ج).

۱۰. حرب به جای جنگ (۲۱، ۴۱، ۴۳ج، ۹۱ج).

۱۱. شوخ به معنای چرک (۵ج، ۹۹ج).

۱۲. اشک: اللّمع: اشک ۲۸ج، اِزْفَضَّ: آب و اشک و مانند آن بچکید ۳۳ج، سَجَمَ: آب و اشک ریخته شد ۳۹ر، الشّان: کار و رگ اشک ۴۴ج.

۱۳. در این متن واژه «خورشید» دیده نمی‌شود و تنها یک بار واژه خور (۱۰۶ج) به کار رفته ولی واژه آفتاب بارها استعمال شده است (۹ر، ۱۷ج، ۲۸ر، ۳۷ج، ۴۵ج، ۴۶ر، ۴۶ج، ۵۴ر، ۵۵ج، ۶۷ر، ۶۷ج، ۶۹ر، ۸۱ج، ۸۵ر، ۹۵ج، ۹۶ج، ۱۰۶ج). در کتاب التفهیم بیرونی هم واژه «خورشید» به کار نرفته و به جای آن «آفتاب» آمده است.

۱۴. کم به معنای کمتر: گروهی کم از ده (۳۴ر)، کم از حد بزدن (۶۰ر).

۱۵. تک به معنای نوک: المُنْقار: تک مرغ (۹۵ر). گویا این کلمه خاص گویش‌های مرکزی و کناره دریای خزر است.^۱

۱۶. همیدون در این اثر معادل بَيْنَا و بَيْنَمَا به معنای همان‌دم (۱۱ر) به کار رفته است. تنها شاهد کاربرد بسیار نادر این واژه به این معنا، در چهار مقالة نظامی عروضی آمده است.^۲

۱. صادقی ۱۳۸۱ش، ص ۲۳.

۲. ملک الشعرا بهار درباره این معنای «همیدون» نوشته است:

همیدون بمعنی هم‌آندم و یا «بقور» و اینمعنی بکلی تازه و مستحدث است و سابقه ندارد زیرا «ایدون» در زبان پهلوی و دوره سامانیان و متقدمان دری بمعنی «چنین» آمده و شعرای قدیم نیز همگی باینمعنی استعمال کرده‌اند و «هم ایدون» نیز بایستی بمعنی «همچنین» باشد و آنرا در شاهنامه مکرر به این معنی

۱۷. خرده‌نگره معادل رجلٌ دون^۱ (۲۹ر).

۱۸. آمدار^۱ (۲۰ر).

۱۹. برانگراییدن به معنای سبک سنگین کردن برای تخمین وزن (۳۲ج).^۲

۲۰. گُهری به معنای بدل و عوض (۸ر، ۶۴ر) که به صورت فعلی و مصدری هم به کار

رفته است: بازگهرید (۶۴ر)، گهری کردن (۷۴ج).

۲۱. اُ به معنای آيا^۳ (۱۰۴ج).

۲۲. نکندن به معنای دفن کردن و نکنده به معنای دفن‌شده (۲۸ر).

۲۳. هِشتن به معنای طلاق دادن و هشته به معنای زن طلاق داده شده (۵۵ج).^۴

۲۴. آمدن به جای فعل کمکی شدن در فعل‌های مرکب و در مجهول‌سازی: آورده‌آید

(۲ج، ۱۰۸ر)، گفته‌آمد (۲ج)، گردآمدن (۱۶ر)، بگردآمدند (۲۰ر)، برآورده‌آید (۱۱۰ج)،

نوشته‌آید (۱۰۸ر)، نهاده‌آید (۱۰۸ر، ۱۱۰ج)، فزوده‌آید (۱۰۸ج)، ضرب کرده‌آید (۱۰۹ج).

۲۵. نویسنده صیّف را بهار معنا کرده و به قیاس آن، صاف را بهار کرد و اَصاف در بهار

شد. تا آنجا که ما جستجو کرده‌ایم هیچ یک از فرهنگ‌های مشهور فارسی به فارسی، و عربی

به فارسی، چه قدیم و چه جدید، چنین معنایی برای صیّف ذکر نکرده‌اند. تنها فرهنگ‌گویی

→ می‌بینیم اما چنانکه گفتیم نظامی بمعنی دیگر آورده است. (بهار ۱۳۸۹ش، ج ۲، صص ۳۰۱-۳۰۰)

بهار تنها یک شاهد برای این معنای غریب «همیدون» ذکر کرده است: «همیدون آن پادشاه را دیدم که متغیر گشت ...»

عروضی سمرقندی ۱۳۸۸ش، ص ۲۲۹. ما شاهد دیگری برای آن یافته‌ایم: «دختری دیدم به غایت نیکو، دهشت‌زده و

از زندگانی ناامید شده، همیدون در پای من افتاد و گفت...»، همان، ص ۱۸۰.

۱. تنها کاربرد دیگر این واژه را در قرآن قدس می‌بینیم که به گویش‌های جنوب شرقی ایران تعلق دارد. نگاه کنید به

مقدمه رواقی بر همین اثر.

۲. «دیگر فعل‌های غریب که بعدها بکلی استعمال آنها از میان رفته است مانند ... «گرائیدن» و «گرایستن» بمعنی توجه

کردن و عمل نمودن و برگرفتن و امتحان کردن و سبک سنگین نمودن ...». بهار ۱۳۸۹ش، ج ۱، ص ۳۳۰. بهار همچنین

«برگراییدن» را در این شعر فرخی به معنای امتحان کردن و آزمایش دانسته است:

نخستم برگراییدی و لختی آزمون کردی چو گفتم هرچه خواهی کن فسار از سر برون کردی

همان، ج ۲، ص ۲۶۴. در دستور اللغة، ص ۳۶۴، آمده: «زَرَن: برگرایید»، در پانویشت مربوط به این عبارت از نسخه‌ای

دیگر «برانگرایید» آمده است.

۳. برای شواهد دیگری از این واژه ببینید: تفسیر قرآن پاک، صص ۴۱-۴۰ (مقدمه علی رواقی).

۴. برای شواهد دیگر ببینید: علیانی مقدم ۱۳۸۹ش؛ برای دیدن شاهد کهن آن در متنی پهلوی، ببینید: روایت آذرفرنبغ

فرخزادان، ص ۲۴.

خراسان بزرگ «بهار» را «تابستان» معنا کرده و آن را گویشی افغانی دانسته است.^۱ لغوی بزرگ ایرانی، ابو منصور محمد بن احمد ازهری (د. ۳۷۰ ق.) در کتاب مشهور تهذیب اللغة ذیل «صیف» نوشته است:

قال الليث: الصيف: ربيعٌ من أرباع السنة، وعند العامة نصف السنة. قلتُ الصيف عند العرب الفصل الذي يسمّيه عوام الناس بالعراق وخراسان الربيع.^۲

یعنی: «لیث گوید: تابستان چهاریک سال است و عامه مردم نصف سال را تابستان گویند. می‌گویم: تابستان در نزد عرب همان فصلی است که عامه مردم عراق و خراسان آن را بهار خوانند». به قرینه کلمه «خراسان»، معلوم است که منظور ازهری از «العراق» همان عراق عجم است.^۳

۲۶. کاربرد حرف نفی ن به صورت حرف اضافه در جمله برای منفی سازی: نه هر کس بداند و بشناسد (۲ر)، که نه پارسی آن گفته آمد (۲ج)، نه بخجسته بود (۴۴ج)، که نه لایق جایگاه باشد (۲ر)، نه بخجسته داشت (۵۶ج)، آن سخن که نه شعر باشد (۹۱ج)، آنچه نه پرگاری باشد (۱۱۰ج)، و نه هر سخن که وزن دارد آن را شعر خوانند (۱۱۲ر).

۲۷. کاربرد مکرر افعال با پیشوندهای باز، فا، فرا، فراز، فرو، وا، ها.

۲۸. کاربرد ی عادت و استمرار: شتر گشنی کی ازو ده بچه گرفته بودندی دیگر او را کار نفرمودندی، گفتندی حَمَى ظَهْرُهُ (۲۳ج)، آن ناقه که فروگذاشتندی تا چنان کی خواستی چره کردی به سبب نذری که کرده بودندی (۴۳ج)، گوسفندی کی هفت شکم بزادی چون در هفتم نری بزادی و ماده‌ئی بودی نر را بنکشتندی از بهر ماده، گفتندی وَصَلْتُ أَخَاهَا (۱۰۰ر)، کاشکی دانستمی (۴۶ر).

۲۹. کاربرد جز به همراه از: هر چه پرستند جز از خدای (۱۳ج، ۳۷ج).

۱. ببینید: اکبری شالچی ۱۳۷۰ش؛ نیز مقایسه کنید با واژه «بهاربند» که در فرهنگ‌های فارسی و از جمله در فرهنگ فارسی تاجیکی (زیر نظر محمد جان شکوری، و دیگران) دو معنا برای آن ذکر کرده‌اند: ۱. جایی که در موسم تابستان زندگانی می‌کنند؛ ۲. جای نگاه داشتن اسبان در تابستان.

۲. الأزهري ۱۳۸۴ق، ج ۱۲، ص ۲۵۱. همین عبارت ازهری را در لسان العرب و تاج العروس برای «صیف» می‌بینیم.
۳. گویا المخلص نخستین و احتمالاً تنها متن فارسی کهنی است که سخن ازهری را درباره استعمال واژه بهار به معنای تابستان در نواحی خراسان بزرگ به روشنی تأیید کرده است.

۳۰. کاربرد م به جای ن در فعل نهی مثل: مفروش (۱۱ر)، دست بمدار (۹۹ر)، مسنج (۹۹ج).

۳۱. کاربرد می:

- به جای ب در فعل امر مثل: می‌کش (۱۶ر).

- به جای ب در مضارع التزامی: چنانک مردم می‌شنوند و درنیابند (۲۹ر)، چون باب می‌خواند داند که چه حرف است (۱ر).

۳۲. گاه جمع‌های مکسر عربی را با ها جمع بسته است: بروجها دوازده‌گانه (۱۰۶ر).

۳۳. کاربرد با:

- به جای به: نیکویی کرد با وی (۱۹ج)، نسبت بردن با کسی به دروغ (۲۹ج)، خویشتن با یاد آورد (۳۰ر)، سخن از گونه‌ای با گونه‌ای گردانیدن (۵۰ر)، روی با کسی کرد (۹۸ج)، از این سوی با دیگر سوی (۱۱۰ر).

- به معنای از: با سر گرفت (۵ج).

۳۴. کاربرد واژه‌هایی که در اصل، مختوم به یاء بوده‌اند به همان صورت اصل: خدای، پای، روی، بوی، جوی، جای، خوی (در بسیاری جاها)، بفرمای (۵ر)، سبوی (۲۴ج)، بیای (۱۰۳ر).

۳۵. کاربرد ب:

- بر سر افعال ماضی ساده چنان که در سراسر کتاب فراوان یافت می‌شود و بر سر مصدرها مثل: از حال بگشتن آب (۴ج).

- در موارد متعددی جزء غیر صرفی فعل‌های مرکب میان ب (به) تاکید و فعل قرار گرفته است: آن لشکر که به پنج رکن دارد (۲۶ر)، به خواری کرد به وی (۲۶ج)، به چره کردن (۳۹ج)، به سایه گرفت (۵۷ج)، به خجسته داشتن (۷۰ج)، به دروغ‌زن داشت (۸۱ر)، به داغ کرد (۸۳ج). در یک مورد هم به صورت جدا و هم همراه فعل آمده است: به درخت بنشاند ۴۵ر.

- با فعل امر: دست بمدار (۹۹ر).

- با نون نفی: بنکشتندی (۱۰۰ر).

- کاربرد باء اتصاف (= دارندگی). این پیشوند امروزه متروک است و در قالب کلماتی

چون بنیرو (نیرومند) و بخرد (خردمند) باقی مانده است: بفرهنگ کرد (۳ج)، بخرد شد (۱۹ج)،

۲۰. ج۶۱، بنشان کرد (۳، ج۴۳، ۶۲، ۹۹، ج)، بنیرو شد (۵۳، ج).

۳۶. کاربرد را:

- به طور مکرر به معنای برای: و الف استفهام و استخبار را بود (۳)، باء الصاق را باشد ... و تعدیه را بود (۷، ج)، بنهاد وقت حاجت را (۳۰، ر)، دو صفت‌اند مبالغت را (۳۲، ر). و هیچ کلمه‌ای نیست ... که گفته شود زیادتى مگر فایدتى را (۲، ر)، و محاسبان آن خط نکشند فرق را (۱۰۷، ج)، پیش بیستاد فرمان بردن را (۸۷، ج)، آنجا که در وی بیستند تعظیم را (۱۰۱، ر)، میل که به جراحت فروکنند بیازمودن را (۳۸، ج).

- با نهاد به طور مکرر: فرق را فایده زیادتى نیست (۱، ج)، و چون این فن را گزیر نیست ... (۲، ر)، فقها را نیز اصطلاحات بسیار است (۱۱۱، ج)، مستوفیان را نیز اصطلاح‌ها باشد (۱۱۰، ج)، آن را حدی نیست (۱۱۰، ج).

- به معنای از در فعل پرسیدن: او را از آن پرسید (۳۸، ج).

- به معنای به: چون ایشان را گفته شود (۱، ر)، و جنازه به فتح مرده را گویند (۱۵، ج)، بوی خوش و ناخوش را گویند (۳۵، ر)، آن را دو برادران خوانند (۷۴، ج)، کسی را سخن گفت (۸۲، ر)، او را نکبتی رسید، او را چیزی داده (۴۴، ر)، او را سرمایه داد (۸۰، ر)، خدا او را عمری دراز بدهاد (۹۳، ر).

- گاه را نشانه مفعول صریح را حذف کرده است: آن نیکتر خواست، آن نیکتر داد (۲۷، ر)، پدران ستود (۷۱، ر).

۳۷. کاربرد ضمیر ملکی آن (از آن): زمان مرگ و آن همه چیز (۳، ج)، سوراخ پستان و آن ذکر (۷، ر)، کف دریا و آن شیر (۳۶، ج).

۳۸. کاربرد شناسه جمع برای کسی: تا کسی فرونیایند (۲۶، ج).

۳۹. کاربرد فعل تابع به صورت مصدر مرخم: حفظ باید کرد تا واقف شود (۱، ر)، عَسَى: شاید بود (۶۶، ر)، تواند رفت (۱، ج)، توان شد (۱، ج)، ضبط نتوان کرد (۱، ج)، توان کرد (۲، ج).

۴۰. کاربرد شناسه مفرد در مقام جمع: أَرْكَبُ الْمُهْرَ: بدان رسید که بر وی نشیند (۳۳، ج)، الظُّلَامَةُ: آنچه از آن می‌نالد (۵۷، ر)، الظُّهْر: چهارپای که بر وی می‌نشیند (۵۷، ر)، العُدْوَى: ... و

بیماری و گر که از یکدیگر بگیرد (ج۶۴)، ... آن مدت بدان ختم می‌کند (ج۱۱۰).

۴۱. حذف شناسه فعلی: لَاحَمْتُ بَيْنَ الشَّيْئَيْنِ: وادوسانید (ج۸۴).

۴۲. حذف ه بیان حرکت در صفت فاعلی یا مفعولی: الدَّخِيلُ: نودرآمد (ج۲۷)، المُدَّخِلُ:

سورخ درشد در زمین (ج۲۷)، رَجُلٌ مُدْرَبٌ: تجربه کرد (ج۲۸)، اللُّوَاحَةُ: رنگ‌گرداند (ج۸۶).

۴۳. کاربرد صفت چند با موصوف جمع: چند الفاظ (ج۱)، چند کلمات (ج۱)، چند اوراق

(ج۲)، یک چند شهرها و دیه‌ها (ج۵۰).

۴۴. کاربرد پیشوند اسمی/فعلی‌ها: هاگرفت (ج۸)، ها وی داد (ج۲۸)، هاجسته (ج۴۵)،

ج۸۲)، ها هم افکناد (ج۴۶)، ها مردم رسد (ج۵۱)، ها دست آید (ج۵۸)، ج۶۸)، این

پیشوند غالباً در نوشته‌های مربوط به حوزه گویش‌های مرکزی ایران یا حواشی دریای خزر

دیده شده است.^۱ قدیم ترین کسی که از وجود این پیشوند یاد کرده ابو عبد الله محمد بن احمد

مقدسی (د. پس از ۳۸۱ ق.) است در أحسن التقاسیم فی معرفة الأقالیم که آن را در سال ۳۷۵

ق. نگاشته است. مقدسی می‌گوید:

زبان مردم گرگان و قومس نزدیک است و ه [=ها] را زیاد بکار می‌برند و گویند: هاده = بده و

هاکن = یکن و زیبایی دارد. زبان مردم مازندران نیز بدان نزدیک ولی اندکی تندتر است.^۲

«قومس» نیز نام قدیم استان سمنان کنونی است.^۳ امروزه هم کاربرد این پیشوند در

بسیاری از گویش‌های نواحی مازندران^۴ و سمنان^۵ و نطنز^۶ دیده می‌شود.

۴۵. پسوند پهلوی حاصل مصدر - شنه یا - شته و - شن: دهشنه (ج۲۳)، ج۴۳، ج۶۵، ج۶۸،

ج۷۱، ج۷۴، ج۷۷، ج۸۹، ج۹۲، ج۹۵، ج۹۷، ج۹۷، ج۹۷، پردهشنه (ج۶۸) و دهشنه (ج۴۴)، ج۵۰،

ج۵۹) و بالشن (ج۲۶).

۱. تعداد متون کهنی که شواهدی از کاربرد این پیشوند در آنها دیده می‌شود اندک است از جمله اسکندرنامه ابن ابی البرکات، ترجمه فارسی المدخل إلى علم أحكام النجوم ابو نصر قمی، ترجمه زیج کوشیار جیلی، ترجمه شهاب الأخبار، ترجمه سیرت رسول الله و بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضايل الباطنية شیخ عبد الجلیل رازی. ببینید: صادقی ۱۳۸۶ ش.، ص ۱۷، پانوش ۲. مقدسی ۱۳۶۱ ش.، ج ۲، ص ۵۴۴.

۳. ببینید: چکنگی ۱۳۸۷ ش.؛ قومس معرب کومس است، ببینید: البغدادی ۱۴۱۲ ق.، ج ۳، ص ۱۱۳۴.

۴. ببینید: سورتیجی ۱۳۷۵ ش.، صص ۱۳۷-۱۳۶. ۵. ببینید: کلباسی ۱۳۸۵ ش.

۶. ببینید: دهقانیان ۱۳۸۶ ش.

٤٦. پسوند مصدر ساز -ه: منش‌گرده^۱ (٦٩ج، ٨١ر) و سخن‌چیده (٩٦ج).^۲
٤٧. پسوند پهلوی شت در مصادر: پاداشت کرد (١٧ج).^۳
٤٨. حذف ياء مصدری: البَلَادَة: دل‌کور (١٠ر)، الحُشْن: نیکو (١٩ج)، الرِّثَا: ناپارسا (٣٨ر)، الفُجور: ناپارسا (٧٠ج)، المَکْر: بدسگال (٨٨ج).
٤٩. کاربرد مصدر مرخَّم: البَيْعَة: پادشاه‌گماشت (١١ر)، شتر نشست (معادل الراجلة ٣٢ر، الرُّكوب ٣٤ر، المَطِيَّة ٩٠ر)، العِنَايَة: نیکوی داشت (٦٦ر)، العَمَص: به‌هیچ‌نداشت (٦٨ر)، الغَوَايَة: ازراه‌بیفتاد (٧٠ر).
٥٠. کاربرد تر به معنای‌ترین: الأمد: دوتر جای که بدان رسند (٥ر)، الحومة: بزرگ‌تر جای در شهرها (٢٢ج).

ب. تحولات آوایی

ابدال

- ا به جای ه: استه (٥٨ج، ٧٠ر، ٨٠ر).
- ب به جای د: بالان (٢٩ج)؛ - به جای گ: بنجشک (٦٦ر، ٦٦ج)؛ - به جای و: نانبا (٢٤ر)، بزغ (٥٤ر)، بیرانی، بیران شد، بیران کرد، بیرانه (٢٤ر)، ریباس (٢٠ج).
- ت به جای ن: وستی (٥٣ج).
- ج به جای گ: ستورفرهنج (٣٥ر)، روزنام‌مج (١١٠ج).
- د به جای ذ: کاغد (٨٠ر)، کاغدی (٥٥ج)؛ - به جای ه: ماده (٦٠ر).^۴
- ر به جای ی: شورند (٣٢ر).

١. این واژه در الأبنیه به صورت «منش‌گردا» آمده است، ببینید: الهروی ١٣٨٨ش، ص هشتاد (مقدمه علی‌اشرف صادقی).

٢. برای آگاهی بیشتر درباره این پسوند مصدری، ببینید: صادقی ١٣٨٠ش، ص ١.

٣. ببینید: صادقی ١٣٨٠ش، (٢) ص ١٣٠؛ حاجی‌سیدآقای ١٣٩١ش، صص ٢٢-٢٤.

٤. ممکن است این واژه «ماهه» بوده و یک دال غیر اشتقاقی اضافه شده و به «ماده» تبدیل شده و سپس یک هاء حذف شده است. برای اطلاع از نمونه‌های دیگری از اضافه شدن دال غیراشتقاقی بعد از مصوت بلند، ببینید: حاجی‌سیدآقای ١٣٩١ش، ص ٣٧.

ز به جای آ: زروغ (۱۴ج)؛ - به جای ر: آژایش (۳۸ج).
 ژ به جای ز: باژپرو هیدم (۸۱ج)؛ - به جای ج: باژستان (۶۰ر).
 ش به جای س: کاشنی (۱۰۴ج)؛^۱ - به جای ژ: باشگونه (۷۷ج).
 ف به جای و: پای افرنجن (۲۴ر)؛ - به جای ب: پای تافه (۸۶ر).
 ل به جای ر: شلوال (۱۲ر).
 م به جای ب: انگمین (۶۰ر)؛ - به جای گ: منج (۳۸ج)؛ - به جای ن و ب متصل به هم:
 جُمَندِه (۱۰۳ج)؛ - به جای ت: منبلی (۸۱ج).
 و به جای ب: آنچه ستور و آن بستند (۷ج)، وا پناه وی رفت (۱۶ج)، وا پناه گرفت
 (۱۶ج)، وایکدیگر (۴۴ج)، سایه‌وان (۲۷، ۵۷ج)، زندان‌وان (۳۹ر)، کشتی‌وان (۸۹ر)،
 گرماوه (۴۱ر)، دریاونده (۷۳ج)، نایاوند (۵۸ج)، وایست (۳۳ر)، واید (۱۱ر)، کاوین (۴۹ج)،
 زوان (۸۷ج)، زور (۵۴ج)؛ - به جای ر: دووغ (۹۰ج)؛ - به جای ف: اوراشته شد (۹۳ج)،
 دست‌اورجن (۲۵ر)، خوه (۲۶ر)، به جای ی: دویران (۲۹ر)، با توجه به اصل پهلوی آن..
 ه به جای س: خروه (۵۲ج)؛ - به جای ا: چره (۳۱ج).
 ی به جای ب: کویند (۵۳ج)، بکوید (۷۶ر).

حذف

ا: سرنجام (۶۱، ۶۸ج).
 د: بستر (= بسترد ۹۰ر)^۲.
 ر: سزاوتر (۱۰۲ر)، دوتر (۵ر)^۳.
 ن: دست‌اورجن (۲۵ر)، نگوسار (۳۴ر)، سنگی (۱۰۱ر)، شازد (۱۱۰ر).
 و: دشخار (۸۰ر)، آرزمند (۴۸ر).
 ه: بزمند شد (۲۱ر)، پناگاه (۵۲ج)، نوبر (۶۲ر)، چیرُتر (۶۷ج).

۱. برای شواهد دیگر ابدال سین به شین، ببینید: حاجی سیدآقای، ۱۳۹۱ش، ص ۷۹-۸۰.

۲. برای حذف صامت دال پس از صامت راه، ببینید: همان، صص ۲۴-۲۷.

۳. برای اطلاع از شواهد و قواعد حذف راه پس از مصوّت بلند، ببینید: حاجی سیدآقای ۱۳۸۷ش.

اضافه

- ا: اشتر (۱۴ر)، افروداشتن (۲۵ر)، خواشه (۴۴چ)، ازگال (۷۱ر)، خوايشاوندی (۹۳ر).
 ب: جاروب (۷۸چ)، پوشييدنی (۸۳ر).
 د: آب دادن (۲۲چ)، مورد (۳۰چ)، ستوده (۵۳ر).^۱
 ف: شناف (۳۸چ، ۶۴چ).
 ک: پرستک (۱۰۱چ).
 م: روزنام مج (۱۱۰چ).
 ن: کننده (۳۳چ)، آزموند (۵۴چ)، نگاه بان نان (۶۱ر)، افکننده (۷۴ر، ۸۴ر)، درافکنند (۸۷ر).^۲
 ه: بن بسته (۳۷چ)، کره (= کر ۴۲چ)، شپشه (۴۳ر)، زره (۹۵ر)، دردناکه (۹۸ر).^۳
 ی: کیک (۱۱چ)، کلیسیا (۱۱ر، ۵۲ر)، فرو آوردن (۴۰ر).

تخفيف

- مصوت آ: افرفته (۴۵چ، ۶۵ر، ۵۵چ، ۵۶ر)، بيفرشت (۴۵ر)، بفرشت (۴۸ر)، افرشت (۵۶ر)، پرکنده (۷۲ر)، ره گذر (۸۸ر).
 مصوت او: انده (۱۴چ، ۱۹ر)، آرزمند شد، آرزمندی، آرزمند (۴۸ر)، نيرمند (۶۳ر، ۸۰ر)، بیکند (= بيوکند ۴۲چ)، رستا و رستایی (۴۳ر، ۶۱چ)، پرستک (۱۰۱چ)، فرامش (۱۰۹چ)، پيرامن (۱۱۰چ).
 مصوت ای: بازاستد (۳۱چ)، نگرست (۳۴ر، ۳۵چ، ۹۴ر)، اندوه گن (۴۳ر)، نکو (۴۴ر)، شیرنی (۵۶چ)، بوزنه (۷۶ر)، آهوگر (۸۵چ).

۱. در باره اضافه شدن دال غير اشتقاقی، ببينيد: حاجی سيدآقاي ۱۳۹۱ش، صص ۵۲-۵۳.

۲. ببينيد: همان، صص ۶۸-۶۹.

۳. برای شواهد ديگر اين اضافه در متون کهن، ببينيد: همان، ص ۵۸.

اشباع

بول (۱۴ج)، درگذاشت (۱۷ر)، اومیدوار (۳۲ج)، کنجید (۴۴ج)، خوش (۵۱ر)، آبستان (۵۰ر)، چابوک (۸۲ر)، آفسر (۸۳ج)، خورد (۸۶ر)، فریشتگان (۸۷ر، ۸۹ر)، فریشته (۸۹ر)، آفزونی (۹۰ج).

قلب

برزیرگران (= برزیگران) (۳۷ر).

ادغام

د و ت: بتر (۴۷ر).

ر: بروی (۵۸ر)، درفت (۶۸ر)، کاران (۱۰۱ر).

واژه‌های مشکول فارسی و عربی تبار

در این متن برخی واژه‌های فارسی و عربی تبار به صورت مشکول ضبط شده‌اند که برخی از آنها مطابق تلفظ پهلوی و برخی دیگر غریب است؛ در اینجا به برخی از آنها اشاره می‌شود: اَدْبَا (۱ج)، تَنَنیه (۲ر)، فِرَهَنگ (۳ج)، اَفَریدن (۴ر)، کَفَشِگر (۷ر)، شُرْمه (۷ج)، تَن، تَنَه، نَاقَه (۸ر)، فَرخَنده (۸ج)، نِشَتَر (۹ر)، تَرَه (۹ج)، بُبْرِید، رَنده‌پوشی (۱۰ر)، پَشَه (۱۰ج)، پِیایِی (۱۱ج)، بَنَشست (۱۲ر)، قِصَّهَّا (۱۳ج)، مَرغان (۱۴ر)، هَمَنشین (۱۵ر)، کَوِپله (۱۸ر)، نَایمُوده (۱۹ر)، بَهاَنه (۲۱ر)، خَتَنَه (۲۴ر)، شِثران (۳۱ر)، اَنث (۳۱ر)، مَوچ (۳۷ر)، نَسو شدن (۳۷ر)، بَسیفزود (۳۸ر)، آزائِش (۳۸ج)، راهَها (۳۹ر)، آزورَ (۴۵ج)، هَمَه، کوهَها (۴۶ج)، هَویدا (۴۹ج)، دَلیر (۵۱ج)، بدزوری (۵۳ر)، پُنداِشتی (۶۲ج)، گُهری (۶۴ر)، چیرَتر، دَوک (۶۷ج)، عَقُوبَت (۶۸ر)، خِشم (۶۹ج)، اِزگال، سَفالین‌گر (۷۱ر)، بَه (حرف اضافه با فتحه در چندین جا: ۷ر، ۹ر، ۷۳ر، ۹۴ر، ۱۰۳ج)، فِزون (۷۳ج)، اَصیل (۷۴ر)، افکنَنده (۸۴ر)، مُقَل (۸۸ج)، مَسک (۸۸ج)، اُغرَه (۹۶ر)، دِرّه (۱۰۴ج).

۲. نشانه‌های فرازبانی

الف. اصطلاحات دیوانی

از دیگر قرائنی که نشان از نگارش متن در سده پنجم یا ششم هجری دارد این است که مؤلف در یکی از فصل‌های پایانی کتاب (۱۱۰ ج - ۱۱۱ ج) که به اصطلاحات دیوانی اختصاص دارد تنها اصطلاحات مربوط به دوره غزنوی و سلجوقی یعنی سال‌های ۳۸۹ ق. تا ۵۵۲ ق. را ذکر کرده^۱ و در آن از اصطلاحات خاص دوره مغول^۲ که اندک‌اندک از دهه سوم سده هفتم در ایران رواج یافتند هیچ یاد نکرده است. این مطلب به خصوص از این جهت مهم است که نویسنده در پایان همین فصل نوشته است که در روزگار او استعمال این الفاظ رایج شده و به دبیران توصیه می‌کند که تنها از این الفاظ مشهور استفاده کنند:

دبیران بر این الفاظ بیشتر نویسند و این الفاظ معروف و متداول شده‌اند و دبیر باید که جز الفاظ معروف ننویسد و از غرایب و مشکلات پرهیز کند و عبارت نگاه دارد.

از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که الملخص نگاشته دوره‌های پیش از یورش مغول یعنی سده پنجم و ششم است، و اگر جز این بود می‌بایست از میان صدواندی اصطلاح رایج دیوانی که در این کتاب نام برده شده است چند اصطلاح شایع دوره مغول نیز دیده می‌شد. در همین جا باید اشاره کرد که با مقایسه اصطلاحات این فصل از کتاب الملخص و فصل مربوط به اصطلاحات دیوانی کتاب مفاتیح العلوم خوارزمی شباهت بسیاری هم در ترتیب و هم در تعریف برخی اصطلاحات دو متن دیده می‌شود و این ظن را تقویت می‌کند که یا هر دو اثر از یک مأخذ استفاده کرده‌اند^۳ و یا به گمان بسیار کتاب مفاتیح خوارزمی منبع الملخص بوده است. در جدول زیر شباهت عبارات دو کتاب کاملاً پیدا است:

۱. ببینید: انوری ۱۳۷۳ ش. ده‌ها اصطلاحی که در این فصل از کتاب الملخص آمده در اثر دکتر انوری ذکر نشده است.

۲. ببینید: شریک‌امین ۱۳۵۷ ش.

۳. به رغم جستجوی بسیار مأخذ مشترکی برای این دو اثر، پیش از تاریخ تألیف مفاتیح العلوم (در فاصله سال‌های ۳۷۶-۳۷۲ ق.) نیافتیم.

الملخص

فصل

و بدان که مستوفیان را نیز اصطلاحها باشد و نام دفترها.

قانون، خراج، اصلی باشد که رجوع با وی بود و هی کلمه معربه.

اوارج، اواره؛ و معنی آنست کسی آنج بازگرداند از قانون و آنج بر وی باشد آنج می گزارند بدفعات ثبت می کند تا مستوفی شود.

روزنامه یعنی آنج در روز رود از استخراجات و نفقات و غیرها در آن نوشته آید و هو کتاب الیوم.

فصل

ختمه، حسابی باشد که برآورده آید باخر هر مدتی معین از نفقات و استخراجات، گوئیا که آن مدت بدان ختم می کند.

تاریج بجیم لفظی فارسی است؛ و آن مسوده ی باشد کی عقد را کرده آید بر یک صفت طولانی تا عقد آن آسان باشد.

عریضه مانند تاریخ^۱ باشد الا آنک عریضه بر پهنای آید و از جهت آن نهاده آید تا فضل میان اصل و استخراج باشد «۱۱۰ج» و حاصل در قسم آخر که مستادی باشد گفته آید.

موافقه و جماع حسابی جامع باشد که عامل بردارد، چون از عمل فارغ شود و مرافقه نخوانند تا باتفاق رافع و مرفوع الیه نباشد؛ چون از یک جانب باشد محاسبه خوانند

مفاتیح العلوم

الفصل الأول فی مواضع أسماء الذکور و الدفاتر و الأعمال المستعملة فی الدواوین

قانون الخراج أصله الذي يرجع إليه و تبنى الجبایة علیه و هی کلمة یونانیة معربة.

الأوارج إعراب أواره و معناه بالفارسیة المنقول لأنه ينقل إليه من القانون ما على إنسان إنسان و یثبت فیہ ما يؤدیہ دفعة بعد أخرى إلى أن یستوفی ما علیه.

الروزنامه تفسیره کتاب الیوم لأنه یكتب فیہ ما یجرى كل یوم من استخراج أو نفقة أو غیر ذلك.

الختمة کتاب یرفعه الجہیز فی كل شهر بالاستخراج و الجمل و النفقات و الحاصل كأنه یختم الشهر به

التاریج قبل لفظة فارسیة و معناه النظام لأنه کسواد یعمل للعقد لعدة أبواب یحتاج إلى علم جملها... فإن ما یثبت تحت كل اسم من دفعات القبض یكون مصفواً لیسهل عقده بالحساب و هكذا یعمل التاریج.

العریضة شبيهة بالتاریج إلا أنها تعمل لأبواب یحتاج إلى أن یعلم فضل ما بینها فینقص الأقل من الأكثر من بابین منها فینقص الأقل من الأكثر من بابین منها و یوضع ما یفضل فی باب ثالث.

الموافقة و الجماعة حساب جامع یرفعه العامل عند فراغه من العمل و لا یسمی موافقة ما لم یرفع باتفاق بین الرافع و المرفوع الیه فإن الفرد به أحدهما دون أن یوافق الآخر على تفصیلاته سُمی محاسبة.^۱

۱. در نسخه «تاریخ» آمده است.

۲. الخوارزمی ۱۸۹۵م، صص ۵۶-۵۴.